



امام خمینی «ره» و تهذیب نفس

محمدرضا امین زاده

تهذیب

تهذیب مصدر باب تفعیل به معنای اصلاح و پاکیزه نمودن و زینت دادن است، این کلمه در برخی از روایات مربوط به اصلاح نفس آمده است:

۱- مَنْ لَمْ يُهَذِّبْ نَفْسَهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ ۱ کسی که به اصلاح و پاک کردن نفسش نپردازد از عقل سودی نبرده است.

۲- مَنْ لَمْ يُهَذِّبْ نَفْسَهُ فَهَسَّخَهُ سُوءُ

الْعَادَةِ ۲

۲۱- شرح غرر عخوانساری، ج ۱۵ ص

۴۱۱ و ۴۵۹

موضوع تهذیب نفس، تناسبی خاص با حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - دارد، امام مجتسمه و نمونه روشن تهذیب نفس در عصر حاضر بوده اند.

در طی این مکتوب به نقطه نظرهای امام در موضوع تهذیب نفس اشاره خواهیم کرد.

قبل از ورود به مطلب فوق به توضیح کلمه تهذیب و مفهوم تهذیب در مراتب نفس می پردازیم.

* * *

کسی که به تهذیب و پاک نمودن
نفسش نپردازد عادت زشت رسوایش خواهد
ساخت.

پس تهذیب نفس عبارت از:
پیرایه ساختن نفس از هر چیزی که
مانع رشد بوده و مزین نمودن و زینت
دادن آن به فضایل انسانی و معنوی
است.

مفهوم تهذیب در مراتب نفس

نفس حقیقتی است دارای مراتب که
در هر مرتبه، تدبیر خاصی دارد و آثار
خاصی از آن صادر می شود؛ در مرتبه ای
به تدبیر بدن و رشد و نمو آن پرداخته
و در مرتبه ای مدبّر غرایز است و در
عالی ترین مرتبه و مقام، توجه اش به
ظهور فعلی فطرت‌های انسانی و فضائل
معنوی می باشد.

باتوجه به این که آثار ناشی
از مراتب نفس، تکوینی و غیر ارادی
می باشد، تهذیب نفس چه معنا و
مفهومی را داراست؟ آیا در هنگام
تهذیب، نفس را از تدبیر بدن یا غرایز
باز می داریم؟ این غیر ممکن است
زیرا فعالیت‌های غریزی و جذب و دفع در
بدن، شرط حیات و بقاء نسل انسان در
این دنیا است.

امام خمینی (قده) و تهذیب نفس

همچنین تهذیب نفس به معنای
پاک کردن و پیرایه ساختن مرتبه عالی
نفس که دارای فطرت‌های الهی و انسانی
(فطرت توحید، کمال جویی، پرستش
خدا و...) است معنا ندارد. زیرا این
مرتبه از نفس، مرتبه ای الهی بوده و
خالی از شائبه های مادی است و امر
لازم در این مرتبه، ظهور فعلی قوا و
فطرتها می باشد.

بلی تهذیب نفس به معنای زینت
دادن ظهور فعلی فضایل انسانی و
معنوی در مرتبه عالی نفس خواهد بود.
زیرا زینت نمودن هر مرتبه ای در گرو
رشد استعدادهای همان مرتبه است.

لذا قبل از بحث و بررسی در
تهذیب نفس، لازم است به مفهوم
تهذیب در مراتب نفس اشاره ای داشته
باشیم:

مراتب موجود در نفس به
گونه ای هستند که در یکدیگر تأثیر
متقابل دارند؛ خواسته های هر مرتبه
تنافی با خواسته های مرتبه دیگر دارد.
به عبارت دیگر مسیرها متفاوتند، اگر
بخواهیم خارج از ضوابط خاص عقلی
به خواسته هر مرتبه ای پاسخ دهیم،
رشد تمام مراتب در حدود قابلیت و
استحقاق آنها ممکن نخواهد بود؛ زیرا

در تزام خواسته‌ها، دچار سرگردانی می‌شویم که به کدام خواسته توجه کنیم؟ پاسخ مثبت دادن به همه آنها ممکن نیست و برای انسان مقدور نمی‌باشد. بنابراین چاره‌ای جز این نیست که به خواسته یک بعد توجه نماییم اما به کدام بعد؟ کدام بعد را باید ترجیح داد؟ و برای ترجیح آن چه معیار و ملاکی داریم؟ مقدم داشتن و توجه نام به هر مرتبه‌ای نفی رشد در مرتبه دیگر است. اینجاست که عقل و دین به کمک می‌شتابند و با توجه و معیار خاص، امر به ترجیح خواسته‌ای می‌کند که با آن معیار مطابقت داشته باشد. به عنوان اصل موضوعی بیان می‌داریم که حکم عقل بر تقدم عالی بر دانی است. تقدم وجود بر تر بر وجود در مرتبه پایین در مراتب نفس، آن مرتبه‌ای که برتری وجودی دارد، روح الهی است^۳

اگر ما به ندای عقل و دین گوش فرا ندهیم و بدون ضابطه و معیار به رفع خواسته‌های نفس پردازیم از رشد و تکامل اصلی و غرضی که برای آن آفریده شده‌ایم، باز خواهیم ماند. زیرا در نفس به ابعادی بر می‌خوریم که طالب دین و عقل و فضایل انسانی نیستند و آن ابعاد در مرتبه حیوانی است.

آنگاه که نفس در مرتبه دانی بماند و سیر در مرتبه عالی و جودی نداشته باشد قهراً خُلُق و خوی درندگان و وحشیان را می‌گیرد در اینجا تهذیب نفس به معنای پاک نمودن نفس از خلق و خوی وحشیان است که در علم اخلاق به آنها رذایل می‌گویند.

آنگاه که توجه نفس به مرتبه عالی انسانی که اصل است معطوف شد و قوا در آن مرتبه، ظهور فعلی یافتند، تهذیب نفس به معنای زینت دادن و آراستن نفس به فضایل می‌باشد. شاید روایاتی که از تهذیب نفس سخن به میان آورده، نظر به مرتبه حیوانی دارد در صورتی که برخواسته‌های روح انسانی غلبه پیدا کند و مانع رشد معنوی شود.

در برخی از روایات، تعبیر

.....

۳- اَنشَانَاهُ خَلْقًا آخِرًا - سوره مؤمنون (۲۳).
 ۱۴ وَتَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي - سوره حجر (۱۵): ۲۹.

۴- به این نکته توجه داشته باشیم که انسان در ابتدای تولد و رشد خویش، دچار رذایل نشده تا تهذیب نفس به معنای پاک نمودن و پیراستن آن از رذایل باشد بلکه تهذیب نفس در این مرحله بمعنای آراستن است.

اصلاح نفس آمده که مفهوم آن آراستن و نیکو گرداندن نفس می باشد که شاید مراد، توجه به ظهور فعلی استعداد های انسانی و فضایل معنوی باشد.

از حضرت علی - ع - روایت شده که فرمودند: سَبَبُ صِلَاحِ النَّفْسِ الْوَرَعُ ۵
ورع و پرهیزکاری سبب آراستن و نیکو گرداندن نفس است.

و از آنجا که آراستن نفس با نفی خواسته های حیوانی (خارج از حدود عقل و شرع) ممکن است، حضرت علی (ع) فرمودند:
صِلَاحُ النَّفْسِ مُجَادَّةُ الْهَوَىٰ ۶
آراستن نفس، مبارزه با هوای نفس است.

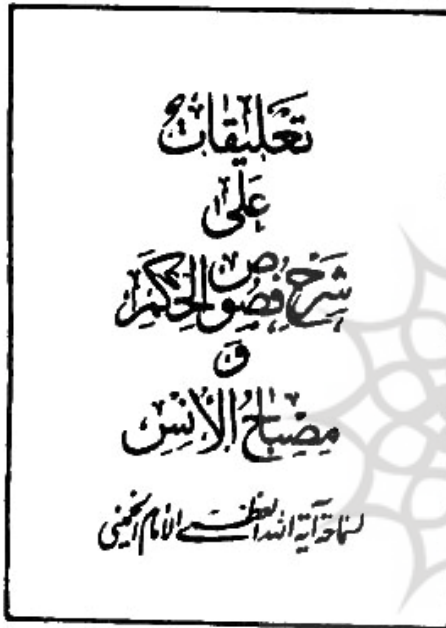
به همین مطلب امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - اشاره فرموده اند.

إِعْلَمَ أَنَّ الْمِيزَانَ فِي مُشَاهَدَةِ الصُّورِ النَّبِيَّةِ هُوَ انْسِلَاخُ النَّفْسِ عَنِ الطَّبِيعَةِ وَالرُّجُوعُ إِلَىٰ غَالِمِهَا الْغَيْبِيِّ... ۷

همانا میزان و قاعده در مشاهده رویت صورتهای غیبی، عبارت از بیرون آمدن نفس از شوائب طبیعت و مادّیت و بازگشتن به عالم غیبی است...

امام خمینی (اقده) و تهذیب نفس

در بیان امام - ره - تهذیب نفس هر دو معنا را دربردارد. جمله «هوانسلاخ النفس عن الطبيعة» همان تنزیه و پاک شدن نفس از امور مادی - که مانع نگریستن به غیب^۸ است - و جمله «الرجوع الى عالمها الغیبی» مزین ساختن و آراستن نفس، می باشد.



۵- غرر، فصل سی ونهم، شماره ۳۷.

۶- غرر، فصل چهل و سوم، شماره ۱۴.

۷- تعلیقات علی شرح الفصوص، ص ۳۶.

۸- غیب در عرفان، مقام جمع است، جمع مشاهده حق بدون واسطه خلق است و مرتبت فناء سالک است چنانکه جمع الجمع این است که حق را در جمیع موجودات و مخلوقات مشاهده نماید.

بنابراین تهذیب نفس در مرتبه حیوانی، پاکسازی از هواهای شهوانی و ایجاد اعتدال و آن را دریند عقل و شرع قرار دادن است و در مرتبه انسانی آراستن و زینت دادن می باشد که در پرتو ظهور فعلی فضائل و فطرت‌های الهی انجام می گیرد.

نقش استعداد در تهذیب نفس

نفوس انسانها برای پذیرش پاکی و آراستگی به فضائل انسانی متفاوتند علت تفاوت، وجود استعدادهای مختلف در نفس انسان می باشد. استعدادهای گوناگون، معلول موادی است که از آنها تکون یافته. امام - ره - در این زمینه می فرمایند:

نفوس انسانی نسبت به نیکیها و بدیها اختلاف دارد برخی از نفوس به نیکی بیشتر مایل است تا بدی و بعضی دیگر به عکس به اعمال زشت بیشتر رغبت دارد تا کارهای نیک، و نیز افراد بشر در اندازه میل به نیکی یا میل به بدی نیز اختلاف دارند... منشأ اختلاف رغبت در نیکی یا بدی، اختلاف در خود انسانها است. و این اختلاف از آنجا سرچشمه می گیرد که افاضه فیض وجود به مواد برحسب

اختلاف استعداد آنها بوده است و منشأ این که مواد در قبول فیض استعدادهاى مختلف دارند آن است که نطفه‌هایی که باید صورت انسانیت را پذیرا باشند از غذاهای خارجی حاصل می شود... غذاها در لطافت و کثافت [جسمانیات و مادیات] و در صفا و کدورت در نهایت اختلاف هستند به ناچار نطفه‌های حاصله از این غذاها، مختلف خواهند بود... و عامل دیگر در منشأ اختلاف، اصالت و عدم اصالت صلبها و پاکی و ناپاکی رحمهاست... و عامل دیگر، رعایت کردن آداب نکاح و عدم رعایت آن است... پس افاضه فیض به اندازه قابلیت موجود است.

وَلَمَّا الْفَاهِةَ الْفَيْضِ الْوُجُودِي بِمِقْدَارِ
الْإِسْتِعْدَادِ وَ قَابِلِيَةِ الْمَوَادِّ لِتَنَاسُبِ بَيْنِ الْمَادَّةِ
وَالصُّورَةِ لِتَرْكِيْبِ الطَّبِيعِيِّ الْإِتْحَادِي بَيْنَهُمَا
لِإِيْمَنِ قَبُولِهَا صُوْرَةَ الطَّفِّ وَأَكْمَلُ مِنْ مَقْتَضَى
اِسْتِعْدَادِهَا كَمَا لَا يُمَكِّنُ مَنَّمَا عَمَّا اسْتَعِدَّتْ لَهُ^۱

اما افاضه فیض وجودی، البته به اندازه استعداد طرف و آن مقدار که می تواند

.....

۱- طلب و اراده، ص ۱۴۴.

پذیرا باشد، خواهد بود زیرا میان ماده و صورت، تناسب مخصوصی است و میان آن دو، ترکیب طبیعی اتحادی هست که نمی‌تواند صورتی را بپذیرد که لطیفتر و کاملتر از همان باشد که مقتضای استعداد اوست، همان گونه که نمی‌شود از مقتضای استعدادش ممنوع باشد.

اگر توجه لازم به عمل آید، مطلب فوق جنبه تربیتی فوق العاده‌ای دارد و آن این که انسانها در غذایی که می‌خورند و در مسئله ازدواج و آداب نکاح و رحمهایی که جایگاه پرورش نطفه‌ها است، دقت لازم را داشته باشند تا فرزندانی با سرشت پاک انسانی که مایل به نیکیها باشند، به اجتماع انسانی تحویل دهند. انسانهایی که اراده، اختیار و انتخاب خویش را به استخدام بعد انسانی و مرتبه عالی نفس در آورند و فطرت الهی که عاشق کمال مطلق است به ظهور فعلی برسانند.

بیان بلند امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - در پایان بحث سعادت و شقاوت انسان این است که :
خدای تبارک و تعالی گرچه بر ماده‌هایی که قابلیت داشتند، همان را که درخور استعداد و لیاقتشان بود

بدون این که - العیاذ بالله - بخلی بورزد افاضه فرمود ولی در عین حال فطرت همه را چه سعید و شقی و چه خوب و چه بد، بر فطرت الله قرار داد و در سرشت همه انسانها عشق به کمال مطلق را بسرشت.

...وَبِالْجُمَلَةِ الْإِنْسَانُ بِفِطْرَتِهِ عَاشِقُ الْكَمَالِ الْمُطْلَقِ وَيَتَّبِعُ هَذِهِ الْفِطْرَةَ فِطْرَةَ أُخْرَى فِيهَا هِيَ فِطْرَةُ الْأَنْزِجَارِ وَعَنِ النَّقْصِ أَيِّ نَقْصٍ كَانَتْ...^{۱۰}
و خلاصه مطلب آن که انسان دارای فطرتی عاشق به کمال مطلق است. و به تبعیت این فطرت (عشق به کمال مطلق) فطرت دیگری در نهاد آدمی قرار داده شده و آن فطرت انزجار از نقص است هر نقصی که فرض شود...

علاوه بر نقش استعداد در تهذیب نفس، که عامل و شرط تکوینی را تشکیل می‌دهد عامل دیگری ضرورت دارد که عبارت از رسالت انبیاء عظام - علیهم السلام - می‌باشد آنان برانگیخته شدند تا بشر را به مصالح و مفاسدی که عقل از درک آن عاجز است آشنا نمایند و موانع رشد را از سر راه فطرت عاشق کمال مطلق بردارند.

.....
۱۰- طلب و اراده، ص ۱۵۲ - ۱۵۳.

از امام - ره - بشنویم:

خدای تبارک و تعالی پس از آن که فطرت توحید و فطرت معرفت را در انسان نهاد، او را به دست فطرتش نسپرد و رهایش نساخت زیرا می دانست که به واسطه گرفتاری به قوای حیوانی شهوت و غضب و قوه شیطانی و اومه، به زودی از نور فطرت محجوب خواهد ماند. اما جهت آن که این قوا را از ابتدای خلقت به انسان عطا فرمود آن بود که انسان در زندگی و بقای شخصی و نوعی و نیز در ترقی و سلوکش به سوی خدای تعالی به این قوا احتیاج داشت و می توانست از این قوا به نفع زندگی مادی و معنوی بهره برداری کند ولی به واسطه میل طبیعی که به این قوا داشت همین قوا حجاب چهره جانش شد و مانع راه سلوکش گردید.

از این رو خدای تعالی پیامبرانی را برای بشارت و انذار فرستاد که احکامشان بر طبق مقتضای فطرت بود تا مگر حجابها را از پیش چشم دل آنها بردارد و آنان را در سیر و سلوکشان یار و مددکار باشد... و به طور خلاصه احکام الهی بامقتضای فطرت مطابق است، یعنی مربوط به آن

است که حجابهای نفس را برداشته و مقتضای فطرت را زنده کند که مقصود اصلی و مقصد اصلی آن است که معرفت حاصل شود و آدمی خود را به آستانه دوست برساند.^{۱۱}

تهذیب نفس و عقل

رابطه انسان با خود و با هر موجود دیگر رابطه ای ادراکی است یعنی رابطه ای بر طبق ادراک و فهم و از طرف دیگر رابطه صحیح در پرتو درک صحیح ممکن است. اگر خودمان را خوب بشناسیم رابطه صحیح با فطرتها و استعدادهایمان خواهیم داشت و آنها را در طریق درست به کار خواهیم گرفت. رابطه صحیح با هستی و دنیا در گرو شناخت مطابق با واقع است. تهذیب نفس از این قاعده مستثنی نیست رابطه ادراکی صحیح با مراتب نفس، ما را به پاکی نفس و آراستن نفس می رساند. رابطه ای که تناسب با حصول تهذیب نفس دارد، رابطه عقلی است، زیرا ادراک حسی و خیالی (که حیوانات تا حدودی از آن نیز بهره مند هستند) ما را به حقیقت انسانی و

.....

۱۱- طلب و اراده، ص ۱۵۷ - ۱۵۸ - ل

عرض اعلای حیات را هنمایی نمی کنند مگر این که در کانال عقل قرار گیرند و مسائل حسنی و خیالی در دستگاه عقلانی تحلیل شوند^{۱۲}



از علی (ع) نقل شده که فرمودند: **الدين والأدبُ نتيجة العقل**^{۱۳} دین و ادب نتیجه عقل است. از رسول خدا - ص - روایت شده:

إنما يُدركُ الخيرُ كُلُّهُ بالعقلِ ولا دينَ لمن لا عقلَ له^{۱۴}

جز این نیست که تمام خیر به واسطه عقل درک می شود و کسی که عقل ندارد، دین هم نخواهد داشت.

در این حدیث کلمه «انما» (حصراً) و کلمه «كله» (تأکید) شاهد روشن بر این است که دین و خیر

امام خمینی (قده) و تهذیب نفس

(تهذیب نفس و...) به واسطه عقل - که در مرتبه روح انسانی مطرح است - شناخته می شوند. در خطابات شرعی هم عقل مورد خطاب بوده و اطاعت را از عقل خواسته اند لذا رابطه عقلی با خود، با هستی و یادین، سبب تهذیب نفس شده و رشد وجودی را نتیجه می دهد. امام - ره - در شرح حدیث عقل^{۱۵} می فرمایند:

و این که به عقل فرمود: باز آئی، دستوری بود از حضرت جمع به نخستین مظهر تا در همه مراتب تعینات عالم ملک و ملکوت، ظهور کند پس او به امر آفریدگارش در همه عوالم نفوذ یافت تا کمالاتی را که در عالم اسماء و صفات داشت اظهار نموده و خیرات خود را در مراتب کمالات منتشر سازد و آنان را به صراط مستقیم هدایت و به راه استوار ارشاد نماید.

-
- ۱۲- این مطلب به عنوان اصل موضوعی در اینجا مطرح شده و اثباتش در جای دیگر است.
- ۱۳- شرح غرر، ج ۲، ص ۲۸.
- ۱۴- بحار، ج ۷۷، ص ۱۵۸.
- ۱۵- قال الباقی (ع): **لَمَّا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ** استنطقه ثم قال له: اقبل فاقبل ثم قال له: ادبر فادبر... (اصول کافی ج ۱ ص ۱۰)

و این که فرمود: برگرد، یعنی با همه مظاهر از عالم تفصیل به حضرت جمع برگرد و در آن حضرت به سوی اسمی که با مقام و مقام مظاهرت، مناسب است بازگرد یا به سوی اسم الرحمن باز گرد تا پاداش نیک برگیری و یا به سوی اسم المُنْتَقِم برگرد تا کیفر بینی پس عقلی که درعالم پایین، ظهور یافته به اعتبار آن که ظاهر و مظهر باهم متحدند مورد پاداش و کیفر قرار می گیرد و معاد همه چیز به وسیله او خواهد بود...^{۱۶}

به هر حال عقل سر منشأ خیر و تهذیب نفس به هر دو معنا (پاکی نفس و آراستن نفس) می باشد.

آنگاه که رابطه انسان با جهان، باهستی، مردم و خودش رابطه ای عقلانی باشد نفس در مرتبه روح انسانی رشد خواهد کرد و مزیتین به صفات الهی، خواهد گردید.

تهذیب نفس و مقام شهادت

انسان پس از آن که به تابعیت دین و عقل در آمد و به فرموده امام بزرگوار - رضوان الله تعالی علیه - نفس از طبیعت و شائبه های مادی بیرون آمد به

مشاهده صورتهای غیبی نایل می شود و به عالم غیبی باز می گردد^{۱۷}

معنای بیرون آمدن از طبیعت چیست؟

پاسخ صحیح، بستگی به شناخت حقیقت انسان دارد اگر انسان جزئی از طبیعت بود و حقیقت او جوهر طبیعی بود، «إِتِّسَالُ النَّفْسِ عَنِ الطَّبِيعَةِ» معنا نداشت. و هرگز ممکن نبود که صورتهای غیبی، مشهود انسان واقع شوند برای این که جوهر طبیعی- بر فرض که وجود ادراک حتی را در آن بپذیریم - مشهودش همان صورتهای مادی هستند که در محدوده حواس پنجگانه قرار می گیرند. بنابراین، حقیقت انسان باید جوهری فوق طبیعی بوده و با عالم غیب و صورتهای غیبی تناسب داشته باشد. عالم عقل را عالم غیب می گویند زیرا که حواس ما به آنجا راه ندارند و درکی از این طریق نسبت به آن عالم برای ما حاصل نمی شود. بنابراین این مشهود واقع شدن آن عالم، راه دیگری دارد.

.....

۱۶- مصباح الهدایة الی الخلافة والولاية، ص ۱۶۱ - ۱۶۲.

۱۷- تملیقات علی شرح الفصوص، ص ۳۶.

حضرت امام بیان دیگری دارند

که ظهور درحقیقت انسان دارد:

شَهُودُنَا لِلْحَقِّ شُهُودٌ أَنْفُسِنَا فَإِنَّ
الْوَاهِلَ إِلَى عَالَمِ الْعِلْمِ أَيُّهَا يَشْهَدُ عَلَيْهِ، الثَّابِتَةُ
فِي الْحَضْرَةِ الْعِلْمِيَّةِ فَيَشْهَدُ الْحَقُّ فِي حِجَابِ
غَيْبِهِ الثَّابِتَةُ^{۱۸}

شهود ما نسبت به حق شهود و دیدن
نفسهای خود ماست. پس به راستی شخص
واصل به عالم علم و شهود نیز عین ثابت^{۱۹} و
حقایق موجودات را در حضرت علمیت
(خدای متعال) مشاهده می کند.

جمله «شَهُودُنَا لِلْحَقِّ شُهُودٌ أَنْفُسِنَا»
گویای این است که حقیقت انسان،
حقیقتی شهودی است، آن که به شهود
حق می رسد باید شاهد خود باشد و الا
تناسبی با شهود حق نخواهد داشت.
و آنگاه که به مشاهده حق نائل شود به
مشاهده حقیقت شهودی خود (که
حقیقت فقری است) خواهد رسید.

پس انسان آنگاه به شهود حق
می رسد که انسلاخ از طبیعت داشته
باشد زیرا طبیعت، حجاب و مانع
است. حد وجودی طبیعت اقتضا ندارد
که به مقام شهود و شهادت برسد و انسان
مانده در طبیعت، همان مرتبه وجودی
را دارا خواهد بود و هرگز به مشاهده
حق نائل نگشته و به حقیقت شهودی

خویش که عین فقر است، آگاه
نخواهد شد..

برای توضیح بیشتر بیان می داریم:
ذات و جوهره انسان شهود
است، روح انسانی، حقیقتی شهودی
بوده و به خود عالم است، بدون این که
در علم خود محتاج به واسطه ای باشد.
بر این اساس رشد انسان و کمال
وجودی او در رشد شهودی و کمال
شهودی است؛ با بالا رفتن مرتبه شهود،
بر مرتبه وجودی انسان افزوده می شود،
کاملتر می گردد و با تنزل آن، انسان
سیر انحطاطی پیدا می کند؛ انسان با
تهذیب و طهارت نفس و مزین شدن به
فضایل انسانی از طبیعت بیرون می رود
و به عالم معنا و شهود می پیوندد و به
مشاهده حقیقت فقری خود نیز نائل
می شود که این، عین اتصال به خدای
متعال است، و علاوه بر شهادت فقری
خود، ربط وجودی حقایق عالم به
حضرت حق را مشاهده می کند. و با
شهود و بستگی اینها به ذات مطلق، به
شهود حق نائل می گردد. پس آنچه
.....

۱۸- تعلیقات علی شرح الفصوص، ص ۶۵.
۱۹- صور ممکنات را در علم حق که حقایق
موجودات است، اعیان ثابته گویند.

نفس و اصلاح آن و به تعبیر امام - رضوان الله تعالى عليه - انسلاخ النفس عن الطبيعه است. در این هنگام با عالم شهود مانوس شده و به مشاهده صور غیبی نایل می گردد. اما افسوس که دنیای مادیت با

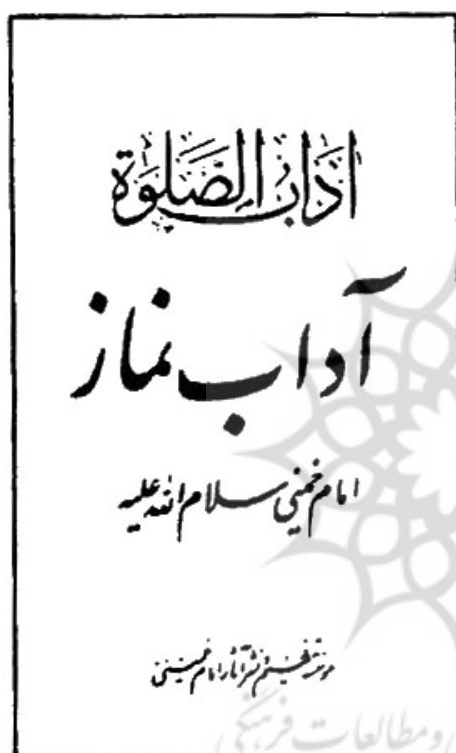
تناسب با حقیقت وجودی انسان دارد شهود صورتهای غیبی است نه ماندن در مشاهده صورتهای مادی و محسوس که محدود به ادراکات در حواس می شود. امام بزرگوار - رضوان الله تعالى عليه - در جای دیگر با صراحت به تعریف انسان پرداخته می فرماید:

فَحَدُّ الْإِنْسَانِ هُوَ جَهَّةُ الْبَاطِنِ الَّتِي هِيَ الرُّوحُ وَهُوَ بِعَيْنِهِ جَهَّةُ الْأَلْوَهِيَّةِ^{۲۰} الَّتِي هِيَ حَدُّ الْحَقِّ^{۲۱}

متمیز و مشخص انسان، جهت باطن اوست که همان روح او می باشد و آن روح، عین جهت الوهیت است که حق با آن تمایز پیدا می کند.

در تعریف فوق، تناسب بین حقیقت انسان و حقیقت هستی بیان شده است و آن این که انسان در مرتبه روح الهی خویش به مقامی می رسد که مرتبه ای از اسماء و صفات و افعال پروردگار عالم در او جمع می شود. پس روح انسانی دارای جهت الوهیت است که در خدای متعال فعلیت نام داشته و مطلق و نامحدود است.

الوهیت که با مرتبه روح الهی انسان یکی است حقیقتی شهودی در حد استعداد است و شرط فعلیت اسماء و صفات الهی در آن، تهذیب



.....
 ۲۰- الوهیت - در اصطلاح عرفانی - اسم مرتبه الهی است و آن حضرت اسماء ذات و صفات و افعال باشرها و جملتها است. (فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۲۸۲، به نقل از رسائل، ج ۱، ص ۱۱۱).
 ۲۱- تعلیقات علی شرح الفصوص، ص ۸۸.

تمام خصوصیاتش به ما روی کرده و طبیعت مادی تمام وجود ما را درخود فرو برده است. کجا می‌توانیم به مقام شهود نایل شده و فقر وجودی خود را نظاره کنیم و پیشانی بر آستان بی‌نیاز مطلق بساییم.

امام بزرگوار از این وضع رنج برده و بیان داشته‌اند:

اکنون ما بیچارگان و متحیران وادی ضلالت و سرمستان از جام غفلت و خود پرستی که از نماز اهل معرفت و سجود اصحاب قلوب، محرومیم خوب است حالت قصور و تقصیر خود و مذلت و خواری خویش را در نظر داشته باشیم و به حال حرمان خود متأسف و به کیفیت احتجاب خود مُتَلَهِّف^{۲۲} باشیم و به حق تعالی از این خسران و تسلط نفس و شیطان پناه بریم، شاید حالت اضطراری دست دهد و آن ذات مقدس، مضطربین را اجابت فرماید.

أَمِنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَكَفَيْفُ الشُّوْءِ^{۲۳}

پس با حال پریشان و اضطراب و قلب افسرده و پژمان سر به خاک مذلت - که اصل خلقت ماست - نهیم و یاد از نشأه ذل و مسکنت خود کنیم و با لسان حال از حق تعالی که ولی نعم

امام خمینی (قده) و تهذیب نفس

است، جبران نقائص را طلب کنیم و عرض کنیم بارالها ما در حجابهای ظلمانی عالم طبیعت و شرکهای بزرگ هوا پرستی و خود خواهی واقعییم و شیطان در رگ و پوست و خون ما تصرف دارد و سرتاپای ما در تحت سلطنت شیطان است و ما از دست این دشمن قوی جزیناه به ذات مقدس تو چاره‌ای نداریم تو خود از مادستگیری کن و قلوب ما را به خود متوجه فرما، خداوندا توجه ما به غیر از تو از روی استهزا نیست ما چه هستیم و که هستیم که در محضر قدس ملک الملوکی علی الاطلاق، استکبار و استهزا کنیم؟ ولی قصور ذاتی و نقص ما قلوب ما را از تو منحرف داشته و اگر عصمت تو نباشد ما در شقاوت خود تا ازل باقی هستیم و راه نجاتی نداریم بارالها ما چه هستیم؟...^{۲۴}

.....

۲۲- اندوهگین - کسی که دریغ و افسوس می‌خورد.

۲۳- چه کسی پاسخگوی مضطرب است هنگامی که او را صدا می‌زند و چه کسی گرفتاری او را برطرف می‌کند؟

۲۴- سرالصلوة ص ۱۷۰ - ۱۷۱

انسان پس از بیرون آمدن از طبیعت و رسیدن به مقام شهود حق و آراسته شدن به اسماء و صفات معبود حقیقی و نگریستن به فقر و جودی خویش و پیوستن به حق، به مقام خلافة اللّهی می‌رسد. امام بزرگوار می‌فرماید:

وَحَقِيقَةُ الْخِلَافَةِ هِيَ الْفَقْرُ الْمَحْضُ
الْمُشَارُ إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ - ص - الْفَقْرُ فَخْرِي^{۲۵}

حقیقت خلافت، فقر محض است که رسول خدا - ص - آن را با جمله «فقر فخر من است» بیان می‌کند.

امام - ره - مظهر تهذیب نفس

بینش امام بزرگوار در باره هستی و انسان، زیر بنای اندیشه‌های نظری و عملی ایشان بود. حرکت امام - ره - حرکتی علمی - معنوی است. معرفت حصولی را زمینه شناخت شهودی قرار داده‌اند. امام - ره - با آگاهی به این مطلب که شناخت حصولی هر چه باشد، تا زمینه و شرط معرفت شهودی قرار نگیرد، حجاب است، حجابی که انسان را به صورت یک شیطان در می‌آورد که ممکن است برای هر خطا و گناهش برهان بیاورد و استدلال کند و در مقابل یکتا معبود حقیقی بایستد و بگوید:

خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ^{۲۶}
امام - ره - در پرتو معرفت حصولی - که در تمام جهات مسائل نظری و عملی بود - فطرت عاشقه را به سمت جمال و کمال مطلق گرداند و با ظهور فعلی استعدادها و ایجاد هماهنگی در تمام ابعاد وجودی، متخلق به اخلاق الهی و مؤدب به آداب الهی و انسانی گردید.

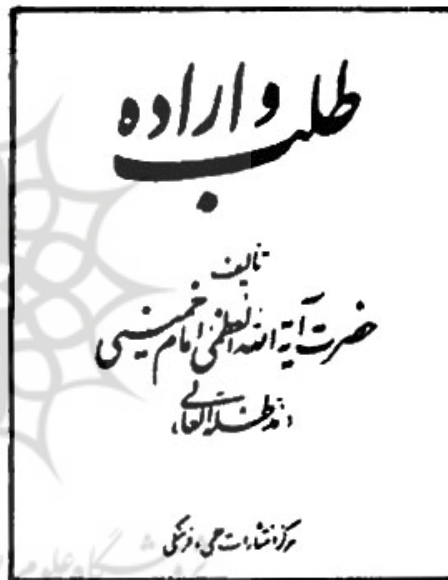
با بر فرق طبیعت گذارد و به نظاره صور غیبی پرداخت و به حق بازگشت و بانگریستن و مشاهده فقر و جودی خویش - که وابستگی و ربط محض به حق است - به مقام خلافة اللّهی نایل آمد و با شهود حقایق ممکنات - که سایه و پرتوی از نور الأنوارند - نظر استقلاللی به هیچ موجودی جز الله تبارک و تعالی نداشت. او حصول عبودیت را در خروج از انانیت می‌دانست چنانچه فرمود:

حُصُولُ الْعُبُودِيَّةِ لَا يُفَكِّنُ إِلَّا بِالْخُرُوجِ
عَنِ الْاِنَانِيَّةِ وَانْقَاءِ الْاِيْتِيَّةِ...^{۲۷}

.....
۲۵- تملیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۹۵ - ۹۶.
۲۶- سورة اعراف (۷): ۱۲.
۲۷- تملیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۱۰۶.

عبودیت و نهایت بندگی جز با خروج از انانیت و عود پسندی و فنا شدن در ایت و هستی حاصل نمی‌شود.

عمل امام بزرگوار - رضوان الله تعالی علیه - در تمام جهات و در تمام شئون زندگی در همه دوران عمر گویا و شاهد واضح و روشن بر خروج از انانیت و افناء در ایت اوست.



آنچه از امام - ره - مشاهده شده و دیگران باز گفته اند، بسیار اندک است و بسیاری مسائل ظریف و نکات لطیف در حیات معنوی و اخلاقی امام، وجود دارد که بیان نشده و بلکه بسیاری از درک آن عاجزند، او محض

در حضرت حق بوده و توجه ایشان به دیگران غیری بوده است. در این مورد به کتاب سرگذشت‌های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی و برخی دیگر از کتب که راجع به حیات انسانی آن حضرت - ره - نوشته شده مراجعه فرمایید.

در اینجا به یک گفتار از فرزند امام - ره - اکتفا می‌کنیم:

عبادت و ارتباط امام با خدا چیزی نیست که بتوانم ترسیمش کنم تا آنجا که توانسته‌ام با دوستان پدرم تماس گرفته‌ام و از مادرم در این باره سئوالها کرده‌ام همه بر این قولند که امام با خدای خود رابطه‌ای خاص داشت و دارد، امام آنچنان در خدا فانی است و چنان از معشوق خود سخن می‌گوید که موی براندام راست می‌شود... شوخی نیست که تمام دوستان امام او را عابد و زاهد یافته‌اند، نمازهای شب و راز و نیاز امام و گریه و ناله در نیمه‌های شب، چنان شدید است که انسان بی‌اختیار به گریه می‌افتد^{۲۸}

.....

۲۸- سرگذشت‌های ویژه، ج ۱، ص ۱۲۶.

آثار مثبت و خداپسندانه ایشان بیانگر مرتبه کمال انسانی ایشان است و مرتبه کمال نشانه بارز از مرتبه وجودی است و از آنجا که حقیقت وجودی انسان شهود است مرتبه وجودی دلالت بر مقام شهود خواهد داشت و مقام شهودی عین قرب به خدا است.

امام بررگوار با تهذیب و آراستن نفس به قرب الهی رسید و همانگونه که خود در وصیت نامه مبارکش فرمود:

«بادلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به جایگاه ابدی سفر می کنم...».

با سفارش حضرت امام - ره - به جوانان در مورد تهذیب نفس این مقال را به پایان می بریم و اعتلاء روح امام را در جوار حق از خدای بزرگ خواهانیم.

سفارش به جوانان

شما جوانان بهتر می توانید تهذیب نفس کنید، شما به ملکوت نزدیکتر هستید از پیرمردها، در شما آن ریشه های فساد

کمتر است رشدش کمتر شده است آنطور رشد نکرده، هر روز بماند، رشدش زیادتیر می شود، هر روز تأخیر و تعویق بیاندازید مشکلتر می شود، یک پیر می خواهد اصلاح بشود بسیار مشکل است، جوان زودتر اصلاح می شود.



هزاران جوان اصلاح می شوند و یک پیر نمی شود، نگذارید برای ایام پیری، حالا که جوان هستید حالا سیر خودتان را بکنید، شروع کنید، الان خودتان را باید تبعه تعلیمات انبیا کنید... انسان یک «مَاعِنْدَكُم» دارد و یک «مَاعِنْدَ اللَّهِ» مادامی که به خود متوجه است عندکم است همه آنها فانی خواهد شد، نفاد خواهد گرفت، اما اگر چنانچه برگردد به خدا آنجا به اسم باقی است دوام پیدا می کند^{۲۹}

.....

۲۹- تفسیر سوره حمد ص ۵۵.